فتبارک اللہ احسن الخالقین

بیمن توفیق جاعل ارض و سما دورت عجالۂ مفید صبیان و نسخۂ نادر یعنی

صفوة المصادر

۱۹۲۰

۱۳۳۸ھ

حسب فرمائش ... عبد اللہ ... تاجر کتب ... مالک مطبع مجتبائی باہتمام ...

در مطبع منشی نولکشور واقع لکھنؤ طبع شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بعد حمد ایزد غفار و صلوٰة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید
مغفرت ایزد منان محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان اذا قہا ا ا
حلاوة کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه حصول استعداد ترجمه عبا
و خط نویسی موقوف بر دانستن معانی و مصادر و قوت اشتقاق صیغها
چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب
تهجی بطرز مرغوب در جداول خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهاده
بکسر یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطرق نمونه بیان کردم تا طفلان را
تمام بسوی استخراج ... اشتقاق صیغ ... میسر شود و یادگاری بدست ...
خاکسار ماند و المرء مستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی

باب الالف

مصدر لازم	[illegible]	صرف کبیر			حاصل مصدر	آمدگی
صیغه‌های مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده ای	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی استمراری	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدے	آمدندے			آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

مصدر متعدی [۱]	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد ادائی
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجہول	آوردہ شد	آوردہ شدند	آوردہ شدی	آوردہ شدید	آوردہ شدم	آوردہ شدیم
ماضی قریب معروف	آوردہ است	آوردہ اند	آوردہ	آوردہ اید	آوردہ ام	آوردہ ایم
ماضی قریب مجہول	آوردہ شدہ است	آوردہ شدہ اند	آوردہ شدہ	آوردہ شدہ اید	آوردہ شدہ ام	آوردہ شدہ ایم
ماضی بعید معروف	آوردہ بود	آوردہ بودند	آوردہ بودی	آوردہ بودید	آوردہ بودم	آوردہ بودیم
ماضی بعید مجہول	آوردہ شدہ بود	آوردہ شدہ بودند	آوردہ شدہ بودی	آوردہ شدہ بودید	آوردہ شدہ بودم	آوردہ شدہ بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجہول	آوردہ میشد	آوردہ میشدند	آوردہ میشدی	آوردہ میشدید	آوردہ میشدم	آوردہ میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آوردہ باشد	آوردہ باشند	آوردہ باشی	آوردہ باشید	آوردہ باشم	آوردہ باشیم
ماضی احتمالی مجہول	آوردہ شدہ باشد	آوردہ شدہ باشند	آوردہ شدہ باشی	آوردہ شدہ باشید	آوردہ شدہ باشم	آوردہ شدہ باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی ف	آوردندی ف			آوردمی ف	
ماضی تمنائی مجہول	آوردہ شدی ف	آوردہ شدندی ف			آوردہ شدمی ف	

[۱] مصدر متعدی مصدری ست کہ در کلام بر فاعل تنہا تمام نشود بلکہ احتیاج بہ مفعول ہم داشتہ باشد و آن معروف و مجہول ہر دو باشد و ہمچنین مشتقات او ۱۲

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شوی	بیاورده شوند	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شود	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده آور و آورا	آورندگان آورندها	اسم مفعول		آورده	آوردگان آوردها

تنبیه

۱۲ صیغه ۱۲ [illegible] جمع [illegible] صاحب آن کشند لیکن در دو صیغه در اول صیغهای امر داخل قیاس است که [illegible] آورده و جمع آن صیغهای اثبات [illegible] حرف نون در اول کرد که برای نفی فقط اثبات صیغهای [illegible] صیغهای نهی [illegible]

صرف صغیر

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر مخفف	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آختہ
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید (سنوارتا ہے)	بیارای	آراینده	جہان آرا	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام دینا	آرام / آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دل آرام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا / آزرده ہونا	آزردگی / آزار		آزرده	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسوده ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	درد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	خاطر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جہان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آگندن	[illegible]			آگند		[illegible]			[illegible]
آلاییدن	آلوده کرنا / آلوده ہونا	آلایش		آلایید	می آلاید	بیالای	آلاینده		آلاییده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	بخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	باہر نکلنا ظاہر ہونا بلند ہونا	برآمد		برآمد	برمی آید	برآے	برآینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اٹھانا			برداشت	برمی دارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بردن	لیجانا			برد	می برد	ببر	برنده	نامہ بر	برده
برستن	پھوٹنا		برانیدن	برست					برسته [illegible] بریان
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمی گردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	بران کیسہ	بریده
بستن	باندھنا	بند بست بندش		بست	می بندد	ببندد	بندنده	شکسته بند	بسته
بودن	ہونا رہنا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	چومنا بوسہ دینا	بوسیدگی بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	[illegible]		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته پارچه بیز
بوئیدن	سونگھنا		بویانیدن	بوئید	می بوید	ببوے	بوینده	بویا	بوئیده

باب باے فارسی

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
پاریدن	[illegible]			پارید					پاریده
پاشیدن	[illegible]			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	[illegible]	پاشیده
پالودن	[illegible]	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پائیدن	ٹھہرنا	پایندگی		پائید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پائیده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان‌پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	توبه‌پذیر	پذیرفته
پرداختن	خالی کرنا، مشغول ہونا			پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره‌پرداز	پرداخته
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار، بت‌پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن	پالنا	پرورش	پرورانیدن	پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	غریب‌پرور، پروردگار	پرورده، دست‌پرورده
پرهیزیدن	پرہیز کرنا	پرهیز	پرهیزانیدن	پرهیزید	می پرهیزد	بپرهیز	پرهیزنده		پرهیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پژیدن	بھرنا			پژید	می پژد	بپژ			پژیده
پژمردن	کمھلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق‌پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل‌پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا، چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپٹنا، لپیٹنا	پیچش	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان، سرپیچ	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ‌پیرا	پیراسته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صیغه حالیه	اسم مفعول
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادیه پیما	پیموده
پیوستن	ملنا، ملانا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تای فوقانی					
تاختن	دوڑنا، دوڑانا	ترکتاز		تاخت	می تازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	پیچانا، چمکنا	تابش، تاب		تافت	می تابد	بتاب	تابنده	تابان، عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا، کاٹنا			تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	مو تراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش	تراش	تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان، خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا		تنانید	تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توانائی، توان			می تواند	تواننده	توان		
				باب جیم عربی					
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته
جستن	ڈھونڈنا	جویائی	جویانیدن	جست	می جوید	بجوی	جوینده	جویان	جسته
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	جنبنده	جنبان	جنبیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
جوشیدن	ابلنا	جوش جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
باب جیم فارسی									
چربیدن	غالب ہونا			چربید	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	دلچسپ چسپان	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خونچکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه‌چین	چیده
باب خای معجم									
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	پشت خار	خاریده
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خاییدن	چبانا			خایید	می خاید	بخاے	خاینده	ژاژخاے	خاییده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	می خراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	[illegible]	خرام		خرامید	می خرامد	بخرام	خرامنده	خوش خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	خروش	خروشانیدن	خروشید	می خروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	خروشیده
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	می خرد	بخر	خرنده	ارزان خر [illegible]	خریده
خزیدن	کھسکنا			خزید	می خزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خستن	زخمی ہونا زخمی کرنا	خستگی		خست					خستہ
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخسپ	خسپندہ		خسپیدہ
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می خلد		خلندہ		خلیدہ
خموشیدن	چپ رہنا	خموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشندہ	خاموش	خموشیدہ
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمندہ		خمیدہ
خنبیدن	تالی بجانا			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبندہ		خنبیدہ
خندیدن	ہنسنا	خندہ	خندانیدن	خندید	می خندد	بخند	خندندہ	خندان	خندیدہ
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابندہ		خوابیدہ
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	می خواہد	بخواہ	خواہندہ	خواہان خیر خواہ	خواستہ
خواندن	پڑھنا بلانا			خواند	می خواند	بخوان	خوانندہ	قرآن خوان غزل خوان	خواندہ
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	می خورد	بخور	خورندہ	غم خوار خون خوار	خوردہ
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	می خوشد	بخوش	خوشندہ		خوشیدہ
خیسیدن	تر ہونا		خیسانیدن	خیسید	می خیسد	بخیس		خیساندہ	خیسیدہ
				باب دال مہملہ					
دادن	دینا	داد دہش	دہانیدن	داد	می دہد	بدہ	دہندہ	تاج دہ	دادہ
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	می دارد	بدار	دارندہ	مالدار	داشتہ
دانستن	جاننا	دانش دانائی		دانست	می داند	بدان	دانندہ	دانا صاحب دانش	دانستہ
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشندہ	درخشان	درخشیدہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
درفشیدن	کانپنا چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		درفشیده
درودن	کاٹنا	درود		درود	می درود	بدرود	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	می درد	بدر	درنده	مردم در	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	می دزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	طلوع کرنا پھونکنا اگنا	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمہ دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا		دوانیدن	دوید	می دود	بدو	دونده	تیز دو دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	حق بین	دیده
				باب رای مهمله					
راندن	ہانکنا چلانا			راند	می راند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	چھیننا اچک لینا	ربودگی		ربود	می رباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگ رز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست				رستگار	رسته
رستن	اگنا			رست					رسته
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	فریادرس رسا	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ و صفت	اسم مفعول
رفتن	جانا چلنا	روش رفتار		رفت	می رود	برو	رونده	روان، خوش رفتار	رفته
رُفتن	بہارنا	رُوب	روبانیدن	رُفت	می روبد	بروب	روبنده	روبان، جاروب کش	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	می رقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	می رمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	می رنجد	برنج	رنجنده	زود رنج، رنجان	رنجیده
روئیدن	اگنا		رویانیدن	روئید	می روید		روئینده	خودرو	روئیده
رہیدن	چھوٹنا	رہائی	رہانیدن	رہید	می رہد	برہ	رہنده	رہا	رہیده
ریختن	چھڑکنا بکھیرنا	ریزش		ریخت	می ریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریزیده
ریدن	ہگنا			رید	می رید	بری			ریده
ریسیدن	کاتنا			ریسید	می ریسد	بریس	ریسنده		ریسیده

باب زائے معجمہ

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ و صفت	اسم مفعول
زادن	جننا			زاد					آدم زاد، زاده
زائیدن	جننا	زائیدگی		زائید	می زاید	بزاید	زاینده	حلال زاده	زائیده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	می زارد			زار	
زدن	مارنا	زد و زنش		زد	می زند	بزن	زننده	شمشیر زن	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدوده	می زداید	بزداید	زداینده	شمشیر زدا	زدوده
زیستن	جینا			زیست	می زید	بزی	زینده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
			باب ژاے فارسی						
ژولیدن	الجھنا			ژولید					ژولیده
			باب سین فارسے						
ساختن	بنانا موزوں کرنا	سازش		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	زره ساز	ساخته
سائیدن	پیسنا			سائید	می ساید	بساے	ساینده	سرمه سا	سائیده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	میسپارد	بسپار	سپارنده	جہان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا ٹھونسنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا ٹھونسنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراہنا	ستائش		ستائید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستائیده
ستدن	لینا	ستد		ستد					ستده
ستردن	مونڈنا منڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانید	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	می سراید	بسراے	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
سفتن	بیندھنا			سفت					سفته

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
فریفتن	فریب کھانا فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبندہ	الم فریب	فریفتہ
فزودن	زیادہ کرنا زیادہ ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزائے	فزایندہ	راحت فزا	فزودہ
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسردہ
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشانندہ	دُرفشان	فشاندہ
فشردن	نچوڑنا، گرہ کرنا	فشار	فشرانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارندہ	جگرفشار	فشردہ
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگنندہ	سایہ فگن	فگندہ
فہمیدن	سمجھنا	فہم	فہمانیدن	فہمید	می فہمد	بفہم	فہمندہ	سخن فہم	فہمیدہ
				باب کاف تازی					
کاستن	گھٹنا گھٹانا			کاست					کاستہ
کاشتن	بونا			کاشت	می کارد	بکار	کارندہ	تخم کار	کاشتہ
کافتن	کھودنا			کافت		بکاف			کافتہ
کاویدن	کھودنا	کاوش		کاوید	می کاود	بکاو	کاوندہ		کاویدہ
کاہیدن	گھٹنا گھٹانا	کاہش		کاہید	می کاہد	بکاہ	کاہندہ	جاں کاہ	کاہیدہ
کردن	کرنا	کار، کردار	کنانیدن	کرد	می کند	بکن	کنندہ	نصیحت کن سرگرداں	کردہ
کشادن	کھلنا کھولنا	کشایش		کشاد	می کشاید	بکشا	کشایندہ	مشکل کشا	کشادہ
کشتن	مار ڈالنا	کشت		کشت	می کشد	بکش	کشندہ	[illegible]	کشتہ
گشتن	[illegible]	گشت		گشت					گشتہ
کشودن	کھلنا کھولنا	کشود		کشود					کشودہ

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	می کشد	بکش	کشنده	گردن کش / دامن کشان	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	می کند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
کندیدن	کھودنا		کندانیدن	کندید	می کندد	بکن			کندیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	می کوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان / در کوب	کوفته
باب کاف فارسی									
گداختن	گھلنا / گھلانا	گداز		گداخت	می گدازد	بگداز	گدازنده	جان گداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	گذاشت		گذاشت	می گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	می گذرد	بگذر	گذرنده	جگر گداز	گذشته
گراییدن	خواہش کرنا	گرایش		گرایید	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده
گردیدن	پھرنا / ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	می گردد	بگرد	گردنده	کوچه گرد / گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا / لینا / [illegible]	گرفت / گیرائی		گرفت	می گیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفته / [illegible]
گرویدن	بیعت کرنا	گرویدگی		گروید	می گرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	می گریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	می گرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	می گزارد	بگزار	گزارنده	نماز گزار	گزارده
گزیدن	کاٹنا	گزیدگی		گزید	می گزد [illegible]	بگز [illegible]	گزنده	مردم گزا / [illegible] گزان	گزیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ماضی متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
گزیدن	چن لینا			گزید	می گزیند	بگزین	گزیننده	خارپشتا گزنده	گزیده
گساردن	چھوڑنا			گسارد	می گسارد	بگسار	گسارنده	گسار	گسارده
گستردن	بچھانا		گسترانید	گسترد	می گسترد	بگستر	گسترنده	کرم گستر	گسترده
گسستن	ٹوٹنا، توڑنا			گسست					گسسته
گسیختن	ٹوٹنا، توڑنا			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلنده	پاگسل	گسیخته
گشتن	پھرنا، ہونا	گشت، گشتگی		گشت					گشته
گفتن	کہنا	گویائی، گفتار		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان، گویا	گفته
گماشتن	مقرر کرنا			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
				باب لام					
لائیدن	شور کرنا، بیہودہ بکنا			لائید	می لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانید	لرزید	می لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانید	لغزید	می لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانید	لیسید	می لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
				باب میم					
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می مالد	بمال	مالنده	[illegible] مالان	مالیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیہ	اسم مفعول
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	می ماند	بمان	ماننده	[illegible]	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	می ماند	بمان	ماننده	مانا	
مردن	مرنا			مرد	می میرد	بمیر	میرنده		مرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می مکد	بمک	مکنده		مکیده
باب نون									
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	می نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شور کرنا	نالش		نالید	می نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می نشیند	بنشین	نشیننده	[illegible]	نشسته
نکوهیدن	بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	[illegible]	نگارش		نگاشت	می نگارد	بنگار	نگارنده	[illegible]	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرش		نگریست	می نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھلانا کرنا	نمایش		نمود	می نماید	بنمای	نماینده	نمایان	نموده
نواختن	بجانا نوازنا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	[illegible]	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	راه نورد	نوردیده
نوشتن	پینا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکھنا	نوشت	نویسانید	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسان	نوشته

مصدر	معنی	حاصل بالمصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	حالیه	اسم مفعول
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکھنا			نهاد	می نهاد	بنه	نهنده	نشسته شد	نهاده
نهفتن	چھپانا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	نیوش نیوش	نیوشیده
				باب واو					
واخیدن	ڈھکنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	مشق کرنا / اختیار کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	ابھارنا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوزد	وزنده	وزان	وزیده
				باب ہای ہوز					
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چھوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلیده
				باب یای تحتانی					
یارستن	سکنا	یارائی		یارست	می یارد				یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته

اطلاع فہرست کا [illegible]

[illegible]

کتب خانہ تجارتی محمد عبد اللہ و حافظ محمد عبد العزیز تاجران کتب

مطبع مجتبائی

اس مطبع مجتبائی دہلی اسوقت ہندوستان مین وہ تنہا کارخانہ ہے
جسنے اپنی اعلیٰ دیانتداری اور انتہائی راستبازی کی وجہ سے ہندوستان بھر کو
اپنا گرویدہ بنا رکھا ہے تاجران باوقار اور عام خریداران دیار و امصار جیسی کچھ
اسکی عزت افزائی فرماتے ہین وہ اسکے خوش معاملگی کے نتائج مین سے ایک نتیجہ ہے یہ مطبع
اپنی مجموعی حیثیت اور ساکھ کے لحاظ سے اسوقت اپنی نظیر آپ ہی ہے بیوپاریون کو جسقدر
خاص کفایت اور متفرق خریدارون کو جسقدر رعایت سے مال دیا جاتا ہے اسکا صحیح اندازہ
وہی لوگ کرسکتے ہین جنکو ایک بار بھی اس مطبع سے مال منگانے کا موقعہ ملا ہے مندرجہ بالا
امور کی اہتمام کیساتھ پابندی اور لحاظ کیوجہ سے جیسی کچھ روز افزون ترقی اس کارخانہ کو ہوئی ہے
معزز ناظرین پر مخفی نہین ہے۔ ۱ اس مطبع مین تقریباً تمام ہندوستان کی مطبوعہ ہر علم و فن کی
عربی فارسی اردو کتابون کا ذخیرہ موجود رہتا ہے ۲ حتی الامکان کتابین عمدہ چھاپہ اور اچھے
کاغذ کی صحیح چھپی ہوئی فراہم کیجاتی ہین ۳ جو کتاب عمدہ طبع ہی نہین ہوئی یا چھپکر کمیاب
ہوگئی ہے بدرجہ مجبوری خراب چھاپے اور خراب کاغذ کی روانہ کیجاتی ہے ۴ تاجران کتب
بیوپاریون کیساتھ جو رعایات کیجاتی ہین اور جس نرخ سے ان کو مال روانہ کیا جاتا ہے اس سے کم پر
شاید ہندوستان کا کوئی تاجر نہ دے سکیگا ۵ مدارس اسلامیہ طالبان علم کیساتھ جیسی رعایتین
کیجاتی ہین اسکا اندازہ مال منگانے پر ہو سکتا ہے ۶ متفرق خریدارون کو خاص نرخ سے مال روانہ کیا
جاتا ہے ۷ تاجر بیوپاریون مدارس اسلامی طالبان علم اور متفرق خریدار غرضکہ سب صاحبون کیلیے
کچھ نہ کچھ ایسی رعایتین ہین کہ بحیثیت مجموعی ہمارا دعویٰ ہے کہ انشاء اللہ ہر جگہ سے کفایت پڑیگی
۸ مفصل فہرست کتب خانہ اطلاع پانے پر بلا قیمت ارسال خدمت ہوگی ۔ ۱۰ ہر خط مین
مفصل نام و پتہ خوشخط تحریر فرماوین مع نام ریلوے اسٹیشن ضرور لکھین کل قیمت نقد یا بذریعہ وی پی ہوگی